

Fundamentalism is a school born primarily of the Protestant religion. Protestantism is a reform movement that originated in Berber Europe around the 15th century. The representative of the Protestant movement was mainly Martin Luther (1483-1546 AD), a professor of theology at the University of Wittenberg, who rebelled against the church and the pardon order issued by Pope Leo X in 1517. Before him, of course, John Wycliffe (1330-1384) and Janusz rebelled against the Catholic Church, but their revolt was for political reasons rather than belief. Concerning Jewish fundamentalism, the orthodox Talmudic Jews, who have accepted and practically believed in the modern interpretation of Jewish Zionism from the Promised Land, are considered Jewish fundamentalists.

This study was conducted with the aim of semiotically examining the first movements of fundamentalism among the Jews who immigrated to the Occupied Palestinian Territories through the method of library studies. In fact, the study sought to answer the question, what were the signs of the first Jewish fundamentalist movement in the Occupied Palestinian Territories? At the end of the research process, the research hypothesis that there are four main signs: 1- Loyalty to the myth of the Promised Land; 2. The preaching of the two Messiahs; 3- Otherness 4-Pragmatism; It is one of the signs of the first Jewish fundamentalist movement in the occupied territories; It was proved.

Keywords: Jewish fundamentalism - Israel - semiotics

بررسی نشانه‌شناسانه ریشه‌های پیدایش بنیادگرایی یهودی در سرزمین‌های اشغالی

عارف پیردا ده بیرانوند^۱
عباس صالحی نجف آبادی^۲
علیرضا رضایی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۱۸

چکیده:

بنیادگرایی مکتبی است که اساساً در مذهب پروتستان متولد شده است. پروتستان‌تیسیم جنبشی اصلاحی است که در حدود سده پانزدهم میلادی در اروپای بری به وجود آمد. نماینده جریان پروتستان‌تیسیم را عمدتاً مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶م)، استاد الهیات دانشگاه ویتنبرگ، می‌دانند که علیه کلیسا و فرمان فروش آمرزش نامه از طرف پاپ لئو دهم در سال ۱۵۱۷ م قیام کرد. البته قبل از او جان ویکلیف (۱۳۳۰-۱۳۸۴ م) و یان هوس علیه دستگاه کلیسای کاتولیک قیام کردند، اما قیام آنها بیش از آنکه اعتقادی باشد به دلایل سیاسی به وجود آمده بود. در مورد بنیادگرایی یهودی نظر بر این است که یهودیان ارتدوکس تلمودی که قرائت نوین صهیونیسم یهودی از ارض موعود را پذیرفته‌اند و به صورت عملی به آن ایمان دارند، بنیادگرای یهودی تلقی می‌شوند.

این پژوهش با هدف بررسی نشانه‌شناسانه اولین جنبش‌های بنیادگرایی در میان یهودیان مهاجر به سرزمین‌های اشغالی فلسطین به روش مطالعات کتابخانه‌ای سامان داده شد. در واقع این تحقیق به دنبال پاسخ به این سؤال بود که اولین جنبش بنیادگرای یهودی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، دارای چه نشانه‌هایی بودند؟ پس از پایان روند پژوهش، فرضیه تحقیق مبنی بر این که چهار نشانه عمده: ۱-وفاداری به اسطوره ارض موعود؛ ۲-تبلیغ دو مسیحا؛ ۳-غیریت سازی ۴-عمل‌گرایی؛ از نشانه‌های اولین جنبش بنیادگرای یهودی در سرزمین‌های اشغالی است؛ اثبات شد.

کلیدواژگان: بنیادگرایی یهودی-اسرائیل-نشانه‌شناسی

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

^۲ استادیار. گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

^۳ استادیار. گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

مقدمه:

محققان دانشگاه شیکاگو با ارائه «پروژه بنیادگرایی» نگاهی پلورال و میان فرهنگی به تعریف بنیادگرایی کرده و معتقدند مراد از بنیادگرایی، گروه‌هایی مذهبی است که در واکنش به بحرانی که تصور می‌کنند هویت گروهی آنها را تهدید می‌کند ظاهر می‌شوند و لذا برای محافظت از خود در برابر «غیر» مرزهای فرهنگی، ایدئولوژیکی و اجتماعی محکمی دور خود می‌چینند. بر این مبنا اساس بنیادگرایی بر ناخرسندی از وضعیت موجود استوار است. بنیادگرایان مسیر کنونی جامعه و جهان را تهدیدی برای ایدئولوژی خود تلقی کرده، رسالت اصلی خود را تجدید حیات ایدئولوژی و خارج ساختن آن از زیر گرد و غبار مدرنیسم می‌دانند (احمدوند، ۱۳۸۵: ۱۰۹).

در مورد بنیادگرایی یهود، اعتقاد بر این است که آنها هویت نوینی را بر مبنای قومیت‌مداری محض یهودی، تعارض با جامعه مدرن غربی و اعتراض شدید به مذهب سنتی تأسیس کرد. گوش‌آمونوم و هاردیم دو جریان عمده بنیادگرایی یهودی هستند که تأثیر زیادی بر اندیشه و عمل صهیونیستی گذاشته‌اند. گوش‌آمونوم به عنوان جریان رادیکال بنیادگرا بر تقدیس خشونت، قدسی کردن سرزمین و راز آمیز کردن کاربرد زور تأکید دارد، اما هاردیم به عنوان جریان محافظ‌کار، هدف خود را که طرد اغیار از جامعه اسرائیل و نبرد با سکولارها است از طریق نهادهای آموزشی، رقابت‌های پارلمانی و اقدامات فرایلمانی پی می‌گیرد (احمدوند، ۱۳۸۵: ۱۱۰) که جریان پسا صهیونیست در مقابل آن قرار گرفت و اعتبار آن را زیر سؤال برد. بنابراین جامعه اسرائیلی امروز با چالش بزرگی مواجه است.

از نشانه‌شناسی بنیادگرایی یهودی در خاورمیانه می‌توان به مسأله سرزمین موعود اشاره کرد. آن‌ها به ساختن شهرک به منظور سیطره بر کل سرزمین فلسطین و تلاش برای اسکان دادن غیرقانونی پرداختند. از دیگر نشانه‌شناسی بنیادگرایی یهودی، مخالفت با فرآیند صلح خاورمیانه و عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی به منظور تحقق شعار همه سرزمین اسرائیل از نیل تا فرات، مخالفت با مذاکره و گفت و گو با فلسطینیان، مخالفت با اعاده سرزمین سینا به مصر و ... می‌باشد.

لازاروس - یافا؛ نظریه شناس روسی در مورد بنیادگرایی یهودی چنین می‌نویسد: بنیادگرایی یهودی غالباً بر تشکیل جماعتی خاص و منزوی تأکید دارند که در تعارض با جامعه مدرن غربی است؛ اصحاب این جماعت تنها خود را معتقدان واقعی و سایرین را معتقدان اسمی مذاهب مربوط می‌پندارند (لازاروس - یافا، ۱۹۸۸).

مناخیم فریدمن؛ نظریه پرداز مشهور، معتقد است. همواره نمی‌توان از یک نوع بنیادگرایی یهودی سخن گفت، تا حدی که تکیه بر نوع خاص از بنیادگرایی گمراه‌کننده است؛ چراکه اگر گوش‌آمونوم را سر رادیکال طیف بنیادگرایی یهودی دانست، در آن سوی طیف می‌توان از بنیادگرایی محافظه‌کار نیز سخن گفت که در افکار هاردیم انعماس یافته است. به اعتقاد فریدمن، این دو بنیادگرایی یهودی متهم هستند که به استفاده ابزاری از

مذهب و سیاست برای عملیاتی کردن ایده‌های خود دست زده‌اند. هر دو گروه به تمایلات خشک مذهبی گرایش دارند و مایلند در چارچوب آموزه‌های هالاحایی، آموزش‌های مذهبی و منابع ادبی یهودی عمل کنند. علاوه بر این هر دو گروه در چارچوب یک نگرش آخرت‌گرایانه به تاریخ می‌نگرند. با این حال استراتژی‌های پیشنهادی هاردیم متفاوت از گوش آمونیوم است. هاردیم درگیر منازعه‌ای برای اعمال سلطه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است و لذا بر استراتژی‌های متعددی تکیه می‌کند که هدف اساسی آن طرد «اگیار» از جامعه اسرائیلی است. هاردیم رسالت خود را نبرد مقدس علیه فرزندان سکولار سیاهی و ظلمت می‌داند. البته این استراتژی با توجه به اینکه تفسیر خود را از تاریخ یهود در چارچوب نهادهای آموزشی مدرن، رقابت‌های انتخاباتی و اعتراضات فراپارلمانی پی می‌گیرد، رفتاری مدرن تلقی می‌شود. روی هم رفته، هاردیم با دو روش عقب‌نشینی و غلبه، در مقابل موج رو به گسترش مدرنیته از خود دفاع می‌کند (فریدمن، ۱۹۹۳).

مقاله حاضر می‌کوشد با تلفیق مباحث مربوط به اندیشه سیاسی و سیاست عملی، حضور و نقش نشانه‌های بنیادگرایی و چالش‌ها را در عرصه نظری و عملی سیاست یهودیان معاصر، ریشه‌های نشانه‌شناسانه پیدایش بنیادگرایی یهودی در سرزمین‌های اشغالی؛ را بررسی نماید.

پژوهش حاضر که با هدف بررسی نشانه‌شناسانه اولین جنبش‌های بنیادگرایی در میان یهودیان مهاجر به سرزمین‌های اشغالی فلسطین به روش مطالعات کتابخانه‌ای سامان داده شده در واقع به دنبال پاسخ به این سؤال است که اولین جنبش بنیادگرایی یهودی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، دارای چه نشانه‌هایی بودند؟ و فرضیه تحقیق مبنی بر این است که چهار نشانه عمده: ۱-وفاداری به اسطوره ارض موعود؛ ۲-تبلیغ دو مسیحا؛ ۳-غیریت‌سازی ۴-عمل‌گرایی؛ از نشانه‌های اولین جنبش بنیادگرایی یهودی در سرزمین‌های اشغالی است.

بنیادگرایی

بنیادگرایی دینی به ویژه بنیادگرایی اسلامی از جمله مفاهیمی است که در سده اخیر بازتاب گسترده‌ای در جهان یافته است. برای تعریف واژه بنیادگرایی پیچیدگی‌هایی وجود دارد؛ دشواری‌های جدی و ابهام وقتی پا به میان می‌گذارد که در تعریف و پیشینه این واژه ذهنیت غرب به شدت مسلط است. تحت تأثیر همین ذهنیت القانات رایج در غرب این واژه در مورد اسلام‌گرایان و سایر جنبش‌های اسلامی اطلاق و به کار برده می‌شود. بدون آن که به بار معنای نهفته در آن و پیشینه شکل‌گیری این واژه توجه شود. حتی فراتر از آن گاهی این واژه را در مورد نیروهای ارزشی به صورت منفی به کار برده می‌شود. نتیجه آن که این امر موجب ابهام و پیچیدگی خاص در این مفهوم شده است (لک، ۱۳۸۲: ۳). بنیادگرایی دینی در معانی مختلف به کار رفته است. برای این معانی نمی‌توان وجه اشتراک خاص پیشنهاد نمود، هر چند برخی از این کاربردهای عام بوده و برخی

دیگر را شامل می‌شود، اما نمی‌توان جامع همه‌ی کاربرد های این واژه باشد. تنها ویژگی مشترک و کلان تمامی این کاربرد ها را می‌توان در تقابل آن‌ها با مدرنیسم غربی دانست. چه کاربرد اصل این واژه در مسیحیت پروتستان آمریکایی و چه در دیگر کاربرد های آن در دیگر مکاتب و ادیان، رد و تقابل با آموزه های و اصول مدرنیسم غربی وجود دارد. بر این اساس بنیادگرایی، در تقابل با مدرنیسم شکل گرفته است (لک، ۱۳۸۲: ۵).

پس از فروپاشی کمونیسم و فرو ریختن دیوار برلین بنیادگرایی دینی به مسئله دنیای مدرن تبدیل شد. (Bruce, 2008) اینکه بنیادگرایی دینی چیست و به چه کسانی، با چه نگرشهایی اطلاق می‌شود، نزدیک به یکصد سال است که مورد بحث و گفتگوی صاحب‌نظران و پژوهشگران است. در کنار اختلاف نظرها در این رابطه توافقهایی نیز وجود دارد از جمله اینکه بنیادگرایی دینی پدیده‌ای مدرن است (کاستلز، ۱۳۸۵)، در واکنش به مدرنیته شکل گرفته و موضع آن با موضع سنت‌گرایان دینی متفاوت است (Salzman, 2008) در مقابل مدرنیته و پیامدهای آن واکنشی توأمان تدافعی و تهاجمی دارد و برای تحقق باورهای خود ممکن است به روشهای خشونت آمیز هم متوسل شود (Dekmejian, 1995).

بنیادگرایی مکتبی است که اساسا در مذهب پروتستان متولد شده است. پروتستانیتسم جنبشی اصلاحی است که در حدود سدهٔ پانزدهم میلادی در اروپای برّی به وجود آمد.

نمایندهٔ جریان پروتستانیتسم را عمدتا مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶م)، استاد الهیات دانشگاه ویتنبرگ، می‌دانند که علیه کلیسا و فرمان فروش آموزش نامه از طرف پاپ لئو دهم در سال ۱۵۱۷ م قیام کرد. البته قبل از او جان ویکلیف (۱۳۳۰-۱۳۸۴ م) و یان‌هوس علیه دستگاه کلیسای کاتولیک قیام کردند، اما قیام آنها بیش از آنکه اعتقادی باشد به دلایل سیاسی به وجود آمده بود.

شورای ترنت هفت آیین مقدس را اصول اعتقادی مسیحیت تلقی کرد. این هفت آیین عبارت بودند از: آیین تعمید، تأیید، عشای ربانی، توبه، ازدواج مسیحی و تدهین و آیین دست‌گذاری که به موجب آن دین مسیحیت تحت نظارت و سیطرهٔ کامل کلیسای کاتولیک قرار می‌گیرد.

مارتین لوتر از آیین‌های هفت‌گانهٔ فوق فقط عشای ربانی و توبه را پذیرفت و در یکی از نامه‌های خود به پاپ از آثار قدیسان، زیارت امکانه و تمام ملحقاتی که پاپ‌ها در سه قرن گذشته بر نظام اعتقادی مسیحیت افزوده بودند انتقاد کرد. اصلاح‌طلبان بعد از او مانند کارلشتات، جان کالوین، همراه دیگر اومانیست‌ها، مانند اراسموس، نیز به مجموعه کتاب مقدس انتقاد کردند و با صرفا معتبر دانستن عهد قدیم، اعتبار کتاب‌های قانون ثانی (آپوکریفا) را رد نمودند. تسوینگلی (۱۴۸۴-۱۵۳۱ م) به صراحت بیان کرد که «تمام حقیقت مسیحیت تنها در انجیل تجلی پیدا کرده‌است». این در حالی است که یوهان اک در منازعات لایپزیک (۱۵۱۹ م) گفت که «کتاب مقدس بدون مرجعیت کلیسا هیچ اعتباری ندارد.

بدین ترتیب بنیادگرایی محصول دنیای مدرن است که از بین مذاهب پروتستان در کلیساهای انجیلی رشد پیدا کرد. بنیادگرایی جریان محافظه‌کار برآمده از پروتستان‌تیسیم امریکایی است که در قرن نوزدهم میلادی به تفسیر واژگانی کتاب مقدس، لغزش ناپذیری مطلق آن، رجعت فیزیکی حضرت مسیح در هزاره سوم معتقد است. این جریان در مخالفت با مدرنیسم و زندگی سکولار امریکایی ظهور یافت. پیروان این اندیشه، در عین حال که در عبادات خود عواطف زیادی از خود نشان نمی‌دهند، اعتقاددارند مؤمنان با تکیه به کتاب مقدس می‌توانند قدرت و هویت خود را بازیابند.

بنیادگرایان، با تأکید بر اصالت کتاب مقدس، مخالف نقد لیبرال کتاب مقدس‌اند و با نگارش مجموعه‌ای از دوازده رساله به نام اصول یا بنیان‌ها در سال ۱۹۰۲ م به همین نام مشهور شدند. در نتیجه می‌توان گفت بنیادگرایی جنبشی برآمده از نهضت پروتستان‌تیسیم و اصلاح طلبی بود که علیه مدرنیسم قیام کرد و با نفی آموزه‌های مبتنی بر سنت مسیحی، بر رجوع به اصل کتاب مقدس، در حکم تنها منبع هویت بخش مؤمنان مسیحی، تأکید ورزید. با این حال بنیادگرایی، برای تبلیغ آموزه‌های خود، از تمام امکانات و دستاوردهای دنیای مدرن مانند رسانه‌ها حداکثر استفاده را می‌کند. (لبانی مطلق، ۱۳۸۹: ۳۴).

ریشه های بنیادگرایی یهودی معاصر:

در فرهنگ معاصر غرب، اصطلاح بنیادگرایی مملو از پیش فرض‌هایی است. با اصطلاح بسیار نزدیک به مسیحیت پروتستان در ابتدای تاسیس آن و اکنون ارتباط تنگاتنگی با افراط‌گرایی اسلامی، مفاهیم مرتبط با برجسب "بنیادگرایی" تقریباً همیشه منفی است. مفهوم تفسیر اصطلاحی کتاب مقدس در قلب درک عمومی مردم از معنای اصولگرایی قرار دارد. با این حال حتی در اکثر ارتدکس‌ترین گروه‌های یهودی، پذیرش تلمود به عنوان یک مرجع دینی به عنوان مدرکی در برابر قرائت کاملاً تحت اللفظی کتاب مقدس عبری است. با این اوصاف، اکثر منابع موجود در موضوع «صهیونیسم دینی» اصطلاح "بنیادگرا" را برای توصیف گروه انتخاب می‌کنند (Carlisle, 2008: 5).

لیبنم به دنبال تعریف جدیدی از بنیادگرایی است که بیشتر در مورد صهیونیست‌های مذهبی کاربرد دارد. «بنیادگرایان، دین خود را اینگونه تصور می‌کنند:

۱) کلی‌گرایانه؛ مربوط به همه جنبه‌های زندگی است،

۲) انحصارطلبانه؛ همه ادعاها غیر از خود را رد می‌کند،

۳) دقیق و قطعی؛ آنها و فقط آنها می‌دانند خدا چه می‌خواهد. (Liebman, 1997: 61)

یهودیان مذهبی-سنتی؛ مطمئناً همیشه در جامعه مدرن اسرائیل جایگاهی داشته‌اند. در حالی که مدل اداره دولت اسرائیل لائیک است، بسیاری از یهودیان مذهبی وجود دارند که هیچ گونه تابویی برای مشارکت در سیاست تعیین نمی‌کنند. مطبوعات مورد توجه آنهاست و این رسانه‌ها بستر فعالیت بسیاری از اقدامات سیاسی یهودیان مذهبی قرار گرفته‌اند. مانند اعتراض به نماز خواندن زنان یهودی در دیوار «ندبه» و همچنین مخالفت با راهپیمایی غرور همجنسبازان در اسرائیل. فعالیت‌هایی از این دست نشانگر تلاش‌های بنیادگرایان یهود برای هدایت اسرائیل از دولتی لائیک به سوی دولتی دینی است.

پیروزی رژیم صهیونیستی در جنگ شش روزه منجر به دستاوردهای سرزمینی نیز برای این کشور شد. کرانه باختری، جولان، نوار غزه، شبه جزیره سینا و بیت المقدس شرقی همه ناگهان توسط ارتش اسرائیل فتح شد. پیروزی و پس از آن دستاوردهای ارضی منجر به افزایش احساسات ملی‌گرایانه در میان بسیاری از یهودیان مذهبی در جهان و همچنین در میان بسیاری از یهودیان لائیک شد. موفقیت اسرائیل در جنگ شش روزه، یهودیان مذهبی را به این باور رساند که اسرائیل ملتی زنده است و می‌توان موفقیت آن را اینگونه تعبیر کرد که خداوند سرزمین موعود را به روشی که در تورات وعده داده شده، به آنان بازگرداند (Carlisle, 2008:7).

ایان لوستیک توصیف می‌کند که چگونه صهیونیست‌های مذهبی دستاوردهای ارضی را مدرک مداخله الهی می‌دانند: «بنیادگرایان یهودی معتقدند که جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ نشان می‌دهد که خداوند نه تنها از طریق فاجعه، بلکه از طریق نجات با اسرائیل صحبت می‌کند. جنگ شش روزه، که توسط آن اسرائیل کوه معبد اورشلیم [بیت المقدس] و مناطق اصلی سرزمین مقدس را به تصرف خود در آورد و همچنین شور و شوق و هیجان در مورد سرزمینی که در بسیاری از یهودیان بیدار کرد، را به حساب لطفی از سوی خدا محسوب کردند که نشانه‌های برطرف شدن غضب یهوه نسبت به بنی‌اسرائیل و سیگنال آغاز روند بازخرید [قوم یهود] است.» (Lustick, 1993:113).

بسیاری از اعضای جناح مذهبی صهیونیسم به دنبال افزودن مناطق تحت تصرف اعراب به دارایی‌های اسرائیل بودند و شروع به افزایش سطح فعالیت سیاسی خود کردند. سال‌های پس از جنگ شش روزه یک حزب سیاسی-مذهبی تأثیر قابل توجهی را بر دولت اسرائیل داشت. علاوه بر این، یک خاخام به عنوان یک شخصیت متحد‌کننده برای گروه‌های مختلف صهیونیست مذهبی ظهور کرد. این خاخام کسی نبود جز یهودا کوک.

تزو یهودا کوک^۱ هنگام عید فصح ۱۸۹۱ در شهری کوچک در لیتوانی متولد شد. پدرش، آبراهام آیزاک کوک، ابتدا یک روحانی محلی بود. در دوران کودکی تزو، پدرش با پذیرش موقعیت شغلی در یافا، نخستین خاخام فلسطین شد. موقعیت جدید بزرگ کوک او و پسرش را به خاورمیانه آورد. در طول سال‌های نوجوانی، تزو کوک در «تورات چایم یشیوا» در شهر بیت المقدس تحصیل کرد. آبراهام فعالیت بیش از حد تصویری برای

¹ Tzvi Yehuda Kook

فراخوان یهودیان مذهبی و غیرمذهبی برای پیوستن به اهداف صهیونیست‌ها انجام داد. پدر تزوی یهودا کوک؛ با درک ساختار غالباً سکولار سازمان صهیونیسم جهانی ترجیح داد عناصر کابالیستی را در ایدئولوژی حمایت خود از این جنبش بکار ببرد. او استدلالی مبتنی بر کابالا اقامه کرد که با اصطلاح «مقدس شدن فجور»^۱ شناخته می‌شد، که می‌تواند به عنوان «مشروعیت بخشی دینی به صهیونیسم سکولار و ملحد» توصیف شود (Silberstein, 1993: 119) بدین معنا که «طبق الهیات آبراهام کوک، فعالیتی که توسط صهیونیست‌های سکولار انجام می‌شد کاری مقدس بود، خواه آنها به مقدسات باور داشته باشند یا نه.» (Carlisle, 2008: 8). اما تزوی کوک بر خلاف پدر، بسیار رادیکال بود و پیروان خود را تشویق کرد که صهیونیسم سکولار را کاملاً محکوم کنند، حتی تا آنجا پیش رفت که سکولاریسم صهیونیستی را به شیطان پرستی تشبیه کرد (Shahak & Mezvinsky, 1999: 61).

همچنین هرگونه تلاش یهودیان برای عادی سازی توسط «کوک» رد شد. مفهوم اصلی بنیادگرایان یهود، تأکید بر یهودیان به عنوان یک قوم منحصر به فرد است. بسیاری از متفکران بنیادگرای یهودی پیرو کوک که برجسته ترین آنها مایر کهن است، نیز به شدت بر منحصر به فرد بودن قوم یهود تأکید داشتند. تفسیر خود کوک از این آموزه او را بر آن داشت تا استدلال کند که قانون سکولار نباید در یک کشور یهودی اجرا شود. در عوض، قوانینی که مستقیماً از منابع کتاب مقدس و تلمود گرفته شده اند، باید بر یهودیان حاکم باشند. فقط بنیادگرایان و یهودیان ارتدوکس که با تفسیر «کوک» موافق بودند در گروه «دوستان» آنها گنجانده شدند. برعکس، غیر یهودیان، اعراب و بقیه یهودیان همه را دشمن می‌دانستند (Carlisle, 2008: 10).

کوک به همراه پیروانش، سرسختانه از ایدئولوژی پیروی می‌کردند که کل سرزمین فلسطین را به عنوان دارایی تحریم شده الهی از یهودیان متدین در اختیار دارد. پیروزی اسرائیل در جنگ شش روزه به شعارهایی کمک کرد که تأیید رضایت الهی برای وجود اسرائیل بود و یک ابزار جذب کاملاً موفق برای جنبش کوک بود. در اوایل دهه ۱۹۷۰، بنیادگرایان یهودی با استقرار شهرک‌های خود در مناطق تازه غصب شده، محبوبیت ویژه‌ای یافته و خود را به گروه سیاسی قدرتمندی در اسرائیل تبدیل کرده بودند. همانطور که پس از جنگ شش روزه اتفاق افتاد، بنیادگرایان از جنگ «یوم کیپور»^۲ در سال ۱۹۷۳ نیز به عنوان وسیله‌ای برای تبلیغ خود استفاده کردند. در این سال حملات غافلگیرانه مصر علیه اسرائیل منجر به تلفات زیادی شد و همچنین روحیه شهروندان صهیونیست به شدت دچار تزلزل شد. در این هنگام جنبش «کوک» استدلال کرد که جنگ شش روزه اثبات این است که خدا از اسرائیل حمایت می‌کند، بدیهی است که جنگ یوم کیپور را باید به عنوان نشانه‌ای از خشم خدا در نظر گرفت و نشان دهنده مسیر اشتباهی است (منظور حکومت سکولاریته) که اسرائیل در پیش گرفته است (Carlisle, 2008: 10).

¹ sacralization of the profane

² Yom Kippur

گروه پیروان خاخام تزوی کوک معتقد بودند که اسرائیل در سیاستهای خود کاملاً سکولار شده است. مفهوم «عادی سازی یهودیان»^۱ همانطور که نظریه پردازان قرن نوزدهم صهیونیست مطرح کردند، توسط بنیادگرایان یهود کاملاً رد شد. در عوض، آنها ایدئولوژی را ترویج کردند که معتقد بود اسرائیل تنها در صورت اجرای کامل دستورات کتاب مقدس می‌تواند موفق باشد. تزوی کوک به تبعیت از آموزه‌های پدرش، نظریه دو مسیحا در کابالا را پذیرفت. با این حال، تزوی کوک تفسیر پدرش از مفهوم «دو مسیح» را توسعه داد. طبق آموزه‌های تزوی، یکی از دو مسیح، نه یک فرد بلکه یک «گروه» است (Carlisle, 2008: 11). ایزرائیل شاهاک درباره تناقض موجود در این نظریه و نحوه حل و فصل آن توسط تزوی کوک می‌نویسد: «کابالا این آیه [زکریا ۹: ۹] را شاهدی برای دو مسیح دانست: یکی سوار بر الاغ و دیگری بر یک کره اسب. سؤال اینجا بود: چگونه یک مسیح جمعی می‌تواند بر یک الاغ سوار شود؟ کوک با شناسایی الاغ به عنوان یهودیانی که فاقد خرد و ایمان صحیح بودند، به این شبهه پاسخ داد. کوک فرض کرد که مسیح جمعی بر این یهودیان سوار خواهد شد.» (Shahak & Mezvinsky, 1999: 67).

کوک و پیروانش از نشانه‌های مختلف آموزه‌های یهودی استفاده می‌کردند تا نشان دهند که همه ویژگی‌های «مسیح» بودن را دارند. با این کار، آنها سعی کردند بقیه افراد جامعه را متقاعد کنند که این بنیادگرایان متعهد به اصول هستند که از اقتدار دینی واقعی برخوردارند (Carlisle, 2008: 11). مفهوم «مسیح جمعی» بودن گروهی از بنیادگرایان یهودی نیز به اعضای جنبش قدرت می‌بخشد. اگر آنها مسیح بودند، وظیفه بنیادگرایان یا همان مسیح جمعی این بود که اطمینان حاصل کنند، اسرائیل به ملتی تبدیل می‌شود که به اعتقاد خود باید باشد.

اقتدار مذهبی خود انتسابی جنبش کوک در تعدادی از پروژه‌های مختلف نمایان شد. یکی از این پروژه‌ها به سرعت توجه عظیم مردم را به خود جلب کرد. با شروع دستاوردهای ارضی اسرائیل در نتیجه جنگ شش روزه و ادامه یافتن آن مدتی پس از مرگ تزوی کوک در سال ، بنیادگرایان یهودی در تلاش برای سرعت بخشیدن به گسترش سرزمینی اسرائیل خستگی ناپذیر بوده‌اند. شهرک نشینان با ادعای تحقق برنامه یهوه، در مناطقی مانند کرانه باختری و جولان، بدون توجه به مخالفت‌ها، جوامعی را ایجاد کردند. در این میان گروهی به نام گوش امونیم^۲ گرچه تنها گروه مهاجران سرزمینی و شهرک نشین نیستند، اما گروهی معروف و بزرگ هستند که تزوی کوک را رهبر معنوی خود می‌دانند و پس از مرگ وی، تعالیم وی را به عنوان آموزه اصلی خود حفظ کردند (Carlisle, 2008: 11).

گوش امونیم (معروف به بلوک مومنان) در سال ۱۹۷۴ به یک جنبش کاملاً توسعه یافته تبدیل شد. پیروان اولیه این جنبش که توسط ایدئولوژی تزوی کوک به اسرائیل مذهبی و نه سکولار معتقد شده بودند، اصرار داشتند که تمام سرزمین فلسطین که حدود آن در کتاب مقدس آمده باید تحت کنترل اسرائیل باشد. استدلال اصلی این

¹ Jewish normalization

² Gush Emunim

گروه این بود که موفقیت در جنگ شش روزه اسرائیل به منزله اثبات این امر است که یهوه، مردم اسرائیل را رها کرده و در عوض با افزایش زمین‌هایشان پاداش پایداری آنها را داده است (de Lange & Miri, 2005: 224).

پس از شوک ناشی از حملات غیر منتظره ۱۹۷۳ (یوم کیپور)؛ گوش امونیم، خشونت جنگ یوم کیپور را شاهدهی بر عدم تأیید یهوه در مورد جهت گیری سکولار فعلی اسرائیل تفسیر کرد. همچنین آنها برخلاف تعلق سیاستمداران سکولار اسرائیل در توسعه سرزمینی، معتقد بودند که فقط با ادامه تلاش اسرائیل در اشغال کامل یهودیه و سامریه، می‌توان نقشه یهوه را برای قوم یهود، پیش برد (Shahak & Mezvinsky, 1999: 68).

فعالیت گوش امونیم در راستای گسترش سرزمین مورد حمایت اکثر یهودیان اسرائیلی قرار گرفت. در حالی که اکثر مردم از نظر ایدئولوژی معتدل‌تر از آنچه صهیونیست‌های مذهبی تصور می‌کردند بودند. اتفاق نظر کلی بر این باور بود که اعضای گوش امونیم به جامعه اسرائیل کمک مثبتی می‌کنند. شاید بارزترین دلیل چنین تأیید عمومی، میهن پرستی شدیدی بود که در ایدئولوژی دینی گوش امونیم یافت شد. همانطور که شهرک سازی به عنوان یک الزام شرعی مطرح می‌شد، دفاع ملی نیز مورد رضایت خدا بود.

«هنگامی که گوش امونیم ظاهر شد، رهبران غیر روحانی و نیز به طور ویژه خاخام‌های آن شروع به آموزش و الهام بخشیدن به پیروان جوان کردند تا حرفه نظامی را به عنوان یک وظیفه شرعی، برای پیوستن به واحدهای رزمی و نخبگان ارتش و تبدیل شدن به افسران کارآموده، در پیش گیرند.» (Shahak & Mezvinsky, 1999: 90).

اعضای جوان گوش امونیم به عنوان یکی از بهترین سربازان نیروی دفاعی اسرائیل شناخته می‌شدند و از این رو احترام زیادی از طرف شهروندان اسرائیلی دریافت کردند. علاوه بر این، خاخام‌های گوش امونیم از پیروان جوان خود خواستند که به عضویت حزب ملی-مذهبی^۱ درآیند. انجام این کار، تضمین حمایت مستمر در عرصه سیاسی برای گسترش مرزهای اسرائیل تعبیر می‌شد (Carlisle, 2008: 13).

بسیاری از جوانان گوش امونیم در هشدر یشوت^۲ (مدارس مذهبی تحت حمایت حزب ملی-مذهبی اسرائیل)، تحصیل می‌کنند. برنامه‌های درسی مدارس براساس ارائه آموزش نظامی و مطالعات تلمودی طراحی شده است. چنین فرمولی ثابت کرد که توجه به اصول بنیادین دینی در تولید سربازان کارآموده اسرائیلی موثر است. به عنوان مثال، گزارشهای تاریخی بین سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۵ حاکی از آن است که سربازانی که در مدرسه تحت حمایت حزب ملی-مذهبی آموزش دیده‌اند، تعداد پیروزیهای بیشتری در میدان جنگ در طول جنگ لبنان، نسبت به واحدهای بدون سربازان هشدر یشوت داشته‌اند. در نتیجه ارتباط بسیار نزدیک با یک حزب سیاسی،

¹ National Religious Party

² Hesder Yeshivot

سربازانی که از این مدارس می‌آمدند مجاز بودند برخلاف دیگر سربازان که موظف به گذراندن خدمت سربازی طی یک دوره کامل سه ساله بودند؛ خدمت سربازی را در سه دوره شش ماهه به انجام برسانند (Carlisle, 2008:13).

در حالی که اولین سالهای فعالیت آنها به عنوان یک جنبش تمام عیار، دارای اقبال عمومی نسبت به گوش امونیم بود، اما در نهایت شهرت آنها لکه دار شد. اگر تنها یک رویداد واحد بتواند به عنوان کاتالیزور تغییر در درک عمومی از گوش امونیم انتخاب شود، احتمالاً کشف فعالیت‌های زیرزمینی یهودی در سال ۱۹۸۴ است. «ناگهان فهمیدند که اقدامات بنیادگرایانه چندین نفر از اعضای برجسته جنبش به کشتار عمدی اعراب، انجامیده است.» (Sprinzak, 1993:124)

صرف نظر از تعدادی از بنیادگرایان یهودی که در واقع از چنین اقداماتی حمایت می‌کردند، با انتشار اخبار توطئه‌ها، چهره عمومی گوش امونیم به طور غیرقابل جبرانی مخدوش شد. اکثریت شهروندان یهودی اسرائیل بدون شک از توجه جهانی منفی که به دلیل تشدید درگیری میان فلسطینی‌ها و شهرک نشینان گوش امونیم به کشورشان وارد شد، ناراضی بودند.

می‌توان ادعا کرد که تنش موجود بین گوش امونیم و سازمان آزادیبخش فلسطین ناگزیر به خشونت دامن می‌زد. در حالی که فلسطینیان خواستار وطن خود بودند، اعضای گوش امونیم اصرار داشتند که مالکیت فلسطین به طور کامل از حق الهی آنها است. گوش امونیم با حمایت حزب ملی-مذهبی، فعالیت‌های سیاسی را به بخشی جدایی ناپذیر از برنامه‌های خود تبدیل کرد. این جنبش در دولت چپ‌گرای کارگر آغاز شد و گرچه از نظر سیاسی تفاوت چشمگیری داشت، اکثریت کنست از شهرک‌های گوش امونیم حمایت می‌کردند. با این حال، هنگام روی کار آمدن حزب محافظه‌کار تر لیکود بود که شهرک نشینان بیشترین نفوذ سیاسی خود را به دست آوردند. پس از به قدرت رسیدن حزب لیکود در سال ۱۹۷۷، اعضای حزب ملی مذهبی، فرصتی را برای همگرایی با یک حزب اصلی جریان سیاسی دیدند که دیدگاه‌هایشان با آنها بسیار نزدیکتر از نظرات حزب کارگر بود. در دولت لیکود، احزاب بسیار راست‌گرا، مانند حزب تهپا و مولدت، راست‌ترین حزب اسرائیل، ایجاد شدند (Cohen & Susser, 2000:57). حزب لیکود به گوش امونیم فرصت داد که تعداد شهرک‌های خود را گسترش دهد و همچنین وارد دولت شود.

گوش امونیم در دولت لیکود شکوفا شد همچنین اولین درگیری و چالش بزرگ شهرک نشینان با دولت اسرائیل هم در همین زمان به وقوع پیوست. نخست‌وزیر منتخب از حزب لیکود، مناخم بگین بود که توافق کرد در سال ۱۹۷۸ با جیمی کارتر، رئیس‌جمهور ایالات متحده و انور سادات رئیس‌جمهور مصر در کمپ دیوید دیدار کند. با این حال، وعده اسرائیل برای بازگرداندن شبه جزیره سینا به دولت مصر اعضای گوش امونیم و همچنین رهبران حزب ملی مذهبی را عصبانی کرد. از نگاه اعضای بنیادگرای گوش امونیم هر وعده‌ای که شامل تسلیم زمین‌های اسرائیل باشد، فقط می‌تواند به عنوان نافرمانی از نقشه خدا برای اسرائیل تلقی شود. با این وجود

گرچه بنیادگرایان یهودی در مخالفت با سازش در شبه جزیره سینا کاملاً جدی بودند، اما آنها همچنان پشتیبانی دولت را در مورد گسترش شهرک‌های مذهبی حفظ کردند. بگین تا حد زیادی از شهرک‌ها حمایت و ساخت شهرک‌های جدید را تصویب می‌کرد (Carlisle, 2008:16).

در بیشتر دهه ۱۹۸۰ حزب لیکود، کنست را کنترل می‌کرد. فقط دوره تصدی شیمون پرز در سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶ این روند را قطع کرد. به هر حال یک دولت لیکود آزادی بیشتر در پروژه‌های ساخت و ساز شهرک‌های امونیم را می‌داد. اکثر اعضای گوش امونیم دارای زمینه نظامی و لیدئولوژی مذهبی برای گسترش مرزهای اسرائیل بودند. این دو عامل به این واقعیت کمک کردند که حوادث خشونت بار بین فلسطینی‌ها و شهرک‌نشینان یهودی به طور فزاینده‌ای رایج شد. در سال ۱۹۸۷ سازمان آزادیبخش فلسطین، انتفاضه علیه اسرائیل را اعلام کرد. علیرغم اعتراض سازمان آزادیبخش فلسطین، اعضای گوش امونیم در تمایل خود برای گسترش مرزهای اسرائیل، تعللی قائل نبودند چون آنان به زعم خود به آنچه در کتاب تورات شرح داده شده است، عمل می‌کردند (Carlisle, 2008:16).

وقتی نخست وزیر وقت اسحاق رابین در سال ۱۹۹۳ با توافق نامه اسلو به عنوان ابزاری برای دستیابی به صلح با فلسطینی‌ها موافقت کرد. صهیونیست‌های مذهبی در واکنش به تصاویر فلسطینیان در جشن گرفتن این رویداد، رابین را به عنوان یک خائن محکوم کردند. واکنش بسیاری از صهیونیست‌های مذهبی به توافق رابین در مورد توافق اسلو توسط ایزائیل شاهاک شرح داده شده است: «این نفرت، بیشتر متوجه رابین و وزرای او بود، با کابالا مطابقت داشت، که معتقد بود طلیعه رستگاری یهودیان تقریباً در دوره‌های مختلف رخ داده است. فقط هر بار جلوی آن گرفته می‌شود زیرا اکثریت ملت تصمیم به پیروی از یک بدعت گذار یا یک خائن را می‌گیرند.» (Shahak & Mezvinsky, 1999: 86). صهیونیست‌های مذهبی احساس ذلت می‌کردند و با بیان اینکه «رابین» مانع از خواست یهوه شده در خائن خواندن او دریغ نمی‌کردند (Carlisle, 2008:16). بنیادگرایان یهودی همچنان خود را به عنوان «مسیحایی» توصیف کردند که قبلاً توسط تزوی کوک توصیف شده بود. اعتقاد آنان بر این بود که رابین و طرفداران وی با برنامه یهوه برای رشد اسرائیل در تضاد هستند (Gitay, 2008:373).

خشم ناشی از توافقنامه اسلو باعث شد احساسات ملی‌گرایی در بین بنیادگرایان یهودی بیش از هر زمان دیگری افزایش یابد. یکی از ناگوارترین نمونه‌های برون‌داد احساسات ملی‌گرایانه در مورد باروک گلدشتاین یافت می‌شود. گلدشتاین پزشکی بود که در ارتش اسرائیل استخدام شده بود و از ارائه هرگونه درمان با اعراب یا غیریهودیان، امتناع می‌ورزید و دلیل آن را آموزه‌های هلاخا^۱ عنوان می‌نمود. گلدشتاین در تمام مدت خدمت

^۱ به مجموعه قوانین شریعت یهود گفته می‌شود، قوانینی که از عهد عتیق مکتوب (تنخ)، تورات شفاهی (تلمود) و حاخامها و همچنین آداب و رسوم یهودیان ناشی می‌گردد. هلاخا دارای ۶۱۳ میتزوت (دستور) است. قوانین یهودی که از تورات و تلمود و نوشتارهای حاخامها اقتباس شده بود در کتاب شولحان عاروخ به صورت مکتوب درآمد.

سربازی خود به این ایدئولوژی پایبند بود. در زمان تصدی خود در ارتش اسرائیل، گلدشتاین دو بار به گردان های جدید به عنوان پزشک مأمور شد. در یک مورد، دو سرباز دروزی به دلیل نگرانی از اینکه گلدشتاین در صورت مجروح شدن از معالجه آنها امتناع کند، درخواست پزشک دیگری کردند و این درخواست پذیرفته شد (Shahak & Mezvinsky, 1999: 100).

در نتیجه شکایت های مکرر از گلدشتاین، گروهی از فرماندهان واحدهای پزشکی به دنبال این بودند که وی را در دادگاه محاکمه کنند. حامیان عالی رتبه دکتر اطمینان دادند که این اتهامات هرگز عملی نخواهد شد. به منظور جلوگیری از درگیری نظامی، گلدشتاین از یک گردان رسمی ارتش اسرائیل به سمت پزشک کیریات اربا، محل استقرار گوش ایمونیم در نزدیکی هبرون منتقل شد. انتصاب جدید، وی را در محیطی قرار داد که افرادی که عقاید بنیادگرایانه مشابه او را داشتند او را احاطه کرده بودند. در فوریه سال ۱۹۹۴ گلدشتاین در حالی که هنوز در کیریات اقامت داشت، وارد قسمت عربی شهر شد و به روی نمازگزاران مسلمان آتش گشود. در پایان کشتار گلدشتاین، بیست و نه عرب کشته شدند. چند نفر از نمازگزاران مسلمان توانستند اسلحه را از گلدشتاین دور کرده و او را به قتل برسانند (Carlisle, 2008: 20).

اقدامات گلدشتاین منجر به شورش فلسطینیان و خشم بسیاری از یهودیان اسرائیل شد. در حالی که بیشتر اسرائیلی ها از قتل گلدشتاین وحشت زده بودند، بسیاری از بنیادگرایان دیگر در حمایت از اقدامات وی سرسخت بودند. گروهی از طرفداران گلدشتاین به بیت المقدس سفر کردند، بسیاری از آنها نوشته‌هایی در دست داشتند که می‌گفت: «دکتر گلدشتاین بیماری های اسرائیل را درمان کرد» (Shahak & Mezvinsky, 1999: 100). مراسم تشییع جنازه قاتل، به محلی برای سخنرانی های ملی گرایانه تبدیل شد. عزاداران زیادی در مراسم یادبود گلدشتاین شرکت کردند و چندین مدیحه سرایی به تجلیل از فضایل وی اختصاص یافت. محله های مذهبی از تصاویر دکتر قاتل پر شده بود. از نظر کسانی که از ایدئولوژی مرتبط با صهیونیسم مذهبی پیروی می‌کنند، باروک گلدشتاین برای اهداف بنیادگرای یهود به شهادت رسیده بود (Carlisle, 2008: 20).

دولت اسرائیل به سرپرستی اسحاق رابین، به سرعت افراط گرایی گلدشتاین را محکوم کرد. کنست به عنوان یک اقدام تنبیهی، احزاب سیاسی «کاخ» و «زندگی کاهانه» را منحل کرد و هر دو گروه راست را به عنوان سازمان‌های تروریستی شناسایی نمود (Smith, 2004: 447).

بنیادگرایان یهودی اگرچه به طور رسمی توسط دولت خودشان تحریم شدند، اما دلسرد نبودند. در طول دوره دوم نخست وزیر رابین، آنها به طور فزاینده‌ای مخالف تلاش رهبر برای ایجاد پایان درگیری مداوم بین اسرائیل و فلسطینیان بودند. شهرک نشینان گوش امونیم در اصرار خود برای توقف مذاکرات اسرائیل با عرفات پافشاری می‌کردند، اما علی‌رغم اعتراضات آنها، این روند ادامه یافت. لفاظی‌های ملی گرایان مذهبی با

سخنرانی‌های شورانگیز مبنی بر اینکه دادن هر سرزمینی چیزی سرپیچی از نظم الهی نخواهد بود، مخاطبان آنها را تحریک کرد.

زبان تحریک آمیز آنان از اسحاق رابین یک خائن می‌ساخت که مذاکرات وی با سازمان آزادیبخش فلسطین در مخالفت مستقیم با تورات بود و سرانجام در ۴ نوامبر ۱۹۹۵ این هیجان به اوج خود رسید. اسحاق رابین، بعد از سخنرانی در میان صدهزار از طرفداران خود در تجمع صلح میدان شهرداری تل آویو، در حال بازگشت به لیموزین خود بود. قبل از اینکه رابین بتواند داخل ماشین شود، سه گلوله زخمی به بدنش وارد کرد. در عرض دو ساعت، اسحاق رابین رسماً مرده اعلام شد. قاتل وی یگال امیر بود، یک دانشجوی بیست و پنج ساله که به شدت با ایدئولوژی صهیونیسم مذهبی همذات پنداری می‌کرد. امیر و حامیان او هر دو رابین را یک "خائن" توصیف کردند و بنابراین طبق تفسیر آنها از قانون یهود، مستحق اعدام بود (Cohen & Susser, 2000: 59). با تعالیم ترویجی کوک که در ذهن بنیادگرایان یهود کاملاً جا افتاده بود، قتل رابین یک وظیفه شرعی تلقی می‌شد. از نظر بنیادگرایان یهودی، مرگ وی برای جلوگیری از اقداماتی که می‌تواند منجر به انتقال زمین اسرائیل به فلسطینی‌ها شود، ضروری بود (Carlisle, 2008: 20).

بسیاری از افراط‌گرایان راست‌گرا، ترور رابین را پیروزی برای اهداف خود دانستند. برعکس، بسیاری از اسرائیلی‌های معتدل از این رویداد خشمگین شدند. لیا رابین، بیوه نخست وزیر، دشمن اصلی سیاسی همسر فقید خود بنیامین نتانیا هو را متهم کرد که مسئولیت مرگ همسرش را بر عهده دارد. در حالی که نتانیا هو، یکی از اعضای لیکود و نخست وزیر آینده اسرائیل، چنین چیزی را به شدت انکار می‌کرد، اتهام زنی لیا رابین کاملاً بی دلیل نبود. نتانیا هو غالباً در تجمعات، ضد حزب کارگر صحبت می‌کرد که مخاطبان آن شهرک نشینان گوش امونیم و دیگر گروه‌های بنیادگرای یهودی بودند. علاوه بر این، نتانیا هو سرسختانه مخالف توافقنامه اسلو بود. در جریان بحث بسیار پرتنش کنست که در آن مفاد قرارداد اسلو ۲ با اختلاف محدود ۶۱-۵۹ تصویب شد، وی اعلام کرد که رابین و دولتش از سنت یهودیان تخطی کرده‌اند و ارزش‌ها و میهن یهودی را مورد تهدید قرار داده‌اند. اتهاماتی که باعث شد رابین؛ نتانیا هو را دروغگو بنامد (Smith, 2004: 453).

جنبش‌های بنیادگرا به نسبت محیط و کشوری که در آن قرار دارند وضعیت متفاوتی را تجربه می‌کنند. بعضی از گروه‌های بنیادگرا با توجه به این که با دولت‌های فدرال مواجه هستند و به آنها حتی به شکل محدود اجازه فعالیت می‌دهند نسبت به جنبش‌هایی که دولت برای آنها محدودیت ایجاد کرده استراتژی متفاوتی پیش می‌گیرند.

به نظر می‌رسد برای تحلیل چگونگی شکل‌گیری گروه‌های بنیادگرا توجه به سه عامل اهمیت دارد: ۱- عوامل ساختاری ۲- عوامل پیش‌بینی‌ناپذیر (تصادفی) ۳- عوامل انتخابی. منظور از انتخاب خلایق رهبران در تصمیم‌گیری و پاسخ‌های جمعی به دیگران است.

عوامل ساختاری عناصر پیش‌بینی‌پذیری است که طیف وسیعی از انتخاب‌های موجود را به رهبران دینی تحمیل می‌کند. این عوامل شامل مهاجرت‌ها، شرایط سیاسی (میزان نفوذ دولت در جامعه، میزان مشارکت سیاسی مردم، اقتدار دولت)، شرایط اقتصادی (نقش منابع طبیعی در رشد اقتصادی، میزان توسعه یافتگی)، طبقه‌ی اجتماعی (طبقاتی که جذب جنبش‌های بنیادگرا می‌شوند) و غیره است. مهمترین عامل ساختاری که شکل‌گیری بنیادگرایی دینی را تبیین می‌کند این جهان‌باوری است، عاملی که همه‌ی جنبش‌های دینی در برابر آن واکنش نشان داده‌اند و اکثر جنبش‌های بنیادگرا دشمن آن به حساب می‌آیند. اما نکته‌ی مهم اینجاست که برای تبیین بنیادگرایی دینی تأکید بر بستر و مفهوم دنیوی‌شدن شرط لازم است ولی کافی نیست؛ چون دنیوی‌شدن غیر از بنیادگرایی پدیده‌های دیگر مانند لیبرالیسم، اومانیسم و رادیکالیسم را نیز ایجاد کرده است. بنابراین، برای فهم دقیق‌تر و بهتر بنیادگرایی دینی باید به نقش انتخاب افراد و عوامل پیش‌بینی‌ناپذیر هم توجه داشت. در واقع، گاه عوامل پیش‌بینی‌ناپذیر می‌تواند در شکل‌گیری یا تغییر وضعیت جنبش‌های بنیادگرا به عوامل پیش‌بینی‌پذیر کمک کند. از جمله‌ی این عوامل مرگ یا بیماری رهبر جنبش یا جریان دینی یا بروز یک واقعه‌ی طبیعی (مانند سیل و زلزله) است که ممکن است بحران موجود در ساختار را تشدید کند.

اما غیر از این عوامل، شاید اصل علت به وجود آمدن جنبش‌های بنیادگرا در انتخاب خود مردم است که برای حل این مشکلات به سراغ رهبران دینی می‌روند و این جنبش‌ها را خلق می‌کنند. به بیان دیگر، نخست پیروان باید مستعد پذیرش شیوه و منش بنیادگرایانه باشند. بعد از آن رهبران این پذیرش را به نوعی تعهد تبدیل می‌کنند و پیروان را حول اهداف و برنامه‌های مشخص بسیج کرده و برای کنش با دنیای بیرون تصمیم‌گیری می‌کنند.

در واقع، نکته‌ای که می‌تواند جنبش‌های بنیادگرا را از هم متمایز کند استراتژی‌ای است که هر جنبش برای برخورد با دنیای بیرون تحت تأثیر عوامل فوق‌انتخاب می‌کند. با توجه به یافته‌های این تحقیق، با این که موارد مطالعه شده، مطابق با عناصر موجود در چارچوب نظری هر سه جنبش بنیادگرا به حساب می‌آیند و عناصر را در شاخه‌های ذکر شده شبیه به یکدیگر به کار می‌گیرند، نوع مواجهه‌ی آنها با دنیای بیرون از خود یکسان نیست.

هدف بسیاری از بنیادگرایان به لحاظ استراتژیک مقابله با دنیای بیرون از خود است. آنها می‌خواهند دین را از مساجد، کلیساها و کنیسه‌ها بیرون ببرند و به خانه‌ها، مدارس، بازار و زندگی روزمره مردم بازگردانند. هر جنبش بنیادگرایانه‌ای در ذات خود نشانه‌هایی را دارد که باعث تشخیص و منحصر به فرد بودن آن جنبش می‌شود. در مورد بنیادگرایی یهودی در سرزمین‌های اشغالی که با تزوی یهودا کوک و تا حدودی توسط پدرش آبراهام آیزاک کوک، آغاز شد می‌توان سه نشانه عمده را برجسته نمود:

۱- اسطوره ارض موعود: طبق این اسطوره، یهوه در یک بازه زمانی بنی اسرائیل را از خود رانده و در اقصای زمین پراکنده کرده است. و حال بعد از هزاران سال صدای ندبه فرزندان اسرائیل را شنیده و اراده به بازگشت آنان به ارض موعود نموده است. یهودیه و سامریه را به آنان داده و حال یهودیان موظف هستند از این موهبت الهی پاسداری نمایند.

۲- دو مسیحا: اولین بنیادگرایان یهودی بنا به آموزه‌های کابالا به وجود دو مسیحا اعتقاد داشته و دارند. یهودا کوک، برای جذب پیروان به مسلک خویش، مسیح‌های اول (قبل از ظهور مسیح وعده داده شده) را یک مسیح جمعی تفسیر نمود که خود و پیروانش را همان مسیح جمعی معرفی می‌کرد.

۳- غیریت سازی: دامنه غیریت سازی و ایجاد مرز بین خودی و دیگران در اولین جنبش بنیادگرای یهودی شامل تقسیم بندی مومنان یهودی در دایره خودی و یهودیان سکولار، اعراب و غیریهودیان در دایره دیگران بود.

۳- عمل گرایی: بنیادگرایان یهودی در عمل به آموزه‌های رهبران فکری خود بسیار عمل‌گرا بودند و مواردی چون شهرک‌سازی (علیرغم مخالفت‌های داخلی و خارجی) و قتل عام غیریهودیان، ترور خائنین به آرمان ارض موعود از مصادیق آن به شمار می‌رود.

منابع:

احمدوند، شجاع (۱۳۸۵)، رویکردی نظریه مفهوم بنیادگرایی (با تأکید بر بنیادگرایی یهودی)، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال اول، شماره ۲، ص ۱۰۹-۱۳۶.

لبانی مطلق، محمد صادق، (۱۳۸۹)، تأملی بر مفهوم بنیادگرایی: بنیادگرایی تروای غرب، زمانه، ش ۹۳

دکمچیان، هرایر (۱۳۷۷) اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان

Bruce, Steve (۲۰۰۸). *Fundamentalism*, London, Polity Press

Carlisle, Jamin Christopher, (۲۰۰۸), *A Dangerous Friendship: Jewish Fundamentalists and Christian Zionists in the Battle for Israel*, Masters Theses, University of Tennessee, Knoxville.

Cohen, Asher & Susser, Bernard, (۲۰۰۰), *Israel and the Politics of Jewish Identity*, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press

de Lange, Nicholas & Miri Freud-Kandel, (۲۰۰۵), *Modern Judaism: An Oxford Guide* New York: Oxford University Press.

Gitay, Yehoshua, (۲۰۰۸), *JEWISH FUNDAMENTALISM TODAY*, Scriptura (۹۹)

Liebman, Charles S, (۱۹۹۷), *Religion, Democracy, and Israeli Society*. Netherlands: Harwood Academic Publishers

Lustick, Ian S., (۱۹۹۳), *Jewish Fundamentalism and the Israeli-Palestinian Impasse*, in *Jewish Fundamentalism In Comparative Perspective*, ed. Laurence J. Silberstein. New York: New York University Press

Shahak, Israel & Mezvinsky, Norton, (۱۹۹۹), *Jewish Fundamentalism in Israel*, London: Pluto Press

Silberstein, Laurence J., (۱۹۹۳), *Jewish Fundamentalism in Comparative Perspective*. New York: New York University Press

Smith, Charles D. (۲۰۰۴), *Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, Bedford, MA: St. Martin's Press